



مجموعه‌ی جنبش‌های اجتماعی – ترجمه‌ی ۱

آیا جنبش‌های اجتماعی بی‌خشونت هنوز کارساز هستند؟

شکاف نوآوری میان جنبش‌ها و حکومت‌های اقتدارگرا، و نسل تازه‌ی استراتژی بی‌خشونت

برزا راچه ماکسیموویچ و جمیله رقیب

Breza Race Maksimovic and Jamila Raqib, "Does Nonviolent Action Still Work?", *Journal of Democracy*, Vol. 37, No. 4 (October 2026), pp. 26–39. Johns Hopkins University Press. DOI: 10.1353/jod.2026.a1001894

این اثر توسط پژوهشکده‌ی جنبش معلمان به فارسی ترجمه شده و در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد. ترجمه‌ی کامل و بدون حذف است؛ شماره‌های داخل کادر ۲۷ آغاز هر صفحه‌ی متن اصلی را نشان می‌دهند تا ارجاع به اصل ممکن باشد. یادداشت‌های پایانی نویسندگان عیناً در انتهای متن آمده است.

مهر ۱۴۰۵ / اکتبر ۲۰۲۶

یادداشت پژوهشکده

مقاله‌ای که پیش رو دارید در شماره‌ی اکتبر ۲۰۲۶ Journal of Democracy منتشر شده است؛ نشریه‌ای که از دهه‌ی ۱۹۹۰ یکی از مراجع اصلی بحث‌های نظری درباره‌ی دموکراسی و جنبش‌های اجتماعی بوده است. دو نویسنده‌ی آن از دو نهاد اصلی میدان «کنش بی‌خشونت استراتژیک» می‌آیند: مؤسسه‌ی آلبرت اینشتین، که جین شارپ آن را بنیان گذاشت، و CANVAS، که از دل جنبش «اتپور» صربستان بیرون آمد.

پرسش مقاله برای ما آشناست: وقتی حکومت به‌جای سرکوب خونین، «صبر» را به سلاح تبدیل می‌کند و جنبش را با پرونده‌های فردی، احضار، ممنوع‌الخروجی و فشار بر خانواده‌ها فرسوده می‌کند، معیار موفقیت یک جنبش چیست؟ آیا نبود تظاهرات خیابانی به معنای شکست است؟ و چه چیزی «اعتراض» را از «استراتژی» جدا می‌کند؟ پاسخ نویسندگان – که بر داده‌های تطبیقی و تجربه‌ی هنگ‌کنگ، برمه، بلاروس، گواتمالا، هند، بولیوی و سودان تکیه دارد – برای هر کس که به سرنوشت کنش صنفی و مدنی در ایران می‌اندیشد خواندنی است. پژوهشکده این متن را بدون افزودن تفسیر منتشر می‌کند؛ قضاوت درباره‌ی نسبت آن با تجربه‌ی ما با خواننده است.

آیا کنش بی‌خشونت هنوز کارساز است؟

برزرا راجه ماکسیموویچ و جمیله رقیب ۲۶

برزرا راجه ماکسیموویچ مدیر برنامه در CANVAS است. کار او با فعالان دموکراسی‌خواه و شرکای بیرونی شامل برنامه‌ریزی استراتژیک، اجرا و ارزیابی برنامه‌ها، و به‌کارگیری کنش‌گری خلاق بی‌خشونت برای تغییر مثبت است. **جمیله رقیب** مدیر اجرایی مؤسسه‌ی آلبرت اینشتین و متخصص مطالعه و عمل کنش بی‌خشونت استراتژیک است. کار کنونی او بر چگونگی انطباق رژیم‌های اقتدارگرا و جنبش‌های مقاومت با یکدیگر، و تبدیل دانش نوپدید به آموزش و منابع برای کنشگران متمرکز است.

در چند سال گذشته، در محیط‌هایی به‌طرز چشمگیری متفاوت، خود را درگیر گفت‌وگویی یکسان یافته‌ایم. چه درباره‌ی تهاجم روسیه به اوکراین بحث کنیم، چه درباره‌ی پس‌روی دموکراسی در اروپا و آمریکای لاتین، حکومت نظامی در برمه، یا سرکوب جنبش‌های دموکراسی‌خواه از هنگ‌کنگ تا بلاروس، سرانجام کسی صورتی از همان پرسش را می‌پرسد: آیا کنش بی‌خشونت هنوز کارساز است؟

ما این گفت‌وگوها را با نگرانی فزاینده می‌شنویم، زیرا هر دو بخش بزرگی از زندگی حرفه‌ای خود را صرف مطالعه، آموزش و پشتیبانی از کنش بی‌خشونت استراتژیک کرده‌ایم؛ در چارچوبی که جین شارپ پروراند

و پژوهشگران و کنشگران در سراسر جهان پیش بردند. روزه‌روز بیشتر نه فقط با تردید درباره‌ی مناسب بودن کنش بی‌خشونت برای کارزارهایی خاص، بلکه با تردید درباره‌ی خود این رویکرد و این‌که آیا هنوز با واقعیت‌های سیاسی امروز نسبتی دارد، روبه‌رو می‌شویم.

در ربع قرن گذشته، حتی آن‌جا که بسیج توده‌ای در برکناری رهبران موفق شد، بسیاری از جنبش‌ها در تولید دستاوردهای دموکراتیک پایدار درماندند. خوش‌بینی‌ای که «انقلاب‌های رنگی»، خیزش‌های بهار عربی و دیگر جنبش‌های مردمی را همراهی می‌کرد، جای خود را به شک‌گرایی داده است. انقلاب گل سرخ گرجستان در ۲۰۰۳، انقلاب نارنجی اوکراین در ۲۰۰۴ و خیزش‌های ۲۰۱۱ که حاکمان دیرپای تونس و مصر را سرنگون کردند، زمانی به‌عنوان اثبات مدعا مطرح می‌شدند؛ چند تا از همان ^{۲۷} کشورها از آن زمان پس رفته‌اند یا به طعم دیگری از حکومت اقتدارگرا بازگشته‌اند.

این تردیدها قابل فهم است. در سراسر جهان دموکراسی زیر فشار است و حکومت‌های اقتدارگرا پیچیده‌تر شده‌اند. نظارت دیجیتال، اطلاعات گمراه‌کننده و شکل‌های تازه‌ی سرکوب، محیطی را که جنبش‌ها در آن عمل می‌کنند دگرگون کرده است. در همین حال، تازه‌ترین پژوهش‌ها فقط این برداشت را تقویت می‌کنند. بنا بر گزارش دموکراسی ۲۰۲۶ مؤسسه‌ی V-Dem، دموکراسی به سطحی سقوط کرده که آخرین بار در ۱۹۷۸ دیده شده بود و عملاً دستاوردهای «موج سوم» دموکراتیزاسیون را پاک کرده است.^۱ امروز نزدیک به سه‌چهارم جمعیت جهان زیر حکومت خودکامه زندگی می‌کنند.

برای برخی، نتیجه روشن است: کنش بی‌خشونت منسوخ شده است. حکومت‌های اقتدارگرا بیش از حد آموخته‌اند و فناوری توازن قدرت را به هم زده است. جهان عوض شده است. ما معتقدیم این تشخیص، نشانه‌ها را با علت زیرین اشتباه می‌گیرد.

این واقعیت که بسیاری از جنبش‌های معاصر از انتظارات کوتاه آمده‌اند، نشان نمی‌دهد که نظریه‌ی بنیادی مبارزه‌ی بی‌خشونت شکست خورده است. بلکه یک **شکاف نوآوری** را آشکار می‌کند: در حالی که رژیم‌های اقتدارگرا سرمایه‌گذاری سنگینی برای انطباق با محیط سیاسی در حال تغییر کرده‌اند، میدان کنش بی‌خشونت با آهنگی مشابه تکامل نیافته است. نتیجه، نه شکست مبارزه‌ی بی‌خشونت استراتژیک به‌عنوان یک تکنیک، بلکه پیامد همین شکاف فزاینده میان جنبش‌ها و حریفانی است که می‌خواهند به چالش بکشند.

این تمایز مهم است. اگر مردم نتیجه بگیرند که کنش بی‌خشونت دیگر مسیری واقع‌بینانه به تغییر سیاسی نیست، دو گزینه برایشان می‌ماند: تسلیم یا خشونت. هیچ‌کدام دلیل چندان‌ی برای خوش‌بینی نمی‌دهد. با این حال پذیرفتن کارآمدی خشونت نیز به همان اندازه دشوار است. مبارزات مسلحانه،

شورش‌ها و مداخلات نظامی به‌ندرت به اهداف سیاسی خود می‌رسند، حتی وقتی هزینه‌ی انسانی همراهشان را توجیه کنیم، و اغلب جوامعی به جا می‌گذارند چندپاره‌تر، اقتدارگراتر و بی‌ثبات‌تر از پیش.

پس چالش، رها کردن مبارزه‌ی بی‌خشونت نیست، بلکه بهبود آن است. در این‌جا این استدلال را در چهار گام پیش می‌بریم: تشخیص این‌که مدل کنونی کنش بی‌خشونت کجا عقب مانده است؛ رویارویی مستقیم با کششی به‌سوی خشونت که این شکاف پدید می‌آورد؛ اصلاح شیوه‌ی سنجش خودِ موفقیت؛ و ترسیم آنچه یک میدان نوشده باید بسازد.

بحران اعتماد

این برداشت که کنش بی‌خشونت دیگر کارساز نیست، در خلأ پدید نیامده است. پژوهشگران افت نرخ موفقیت کارزارهای بی‌خشونتِ حداکثری از ۲۰۱۰ به این سو را در مقایسه با دهه‌های پیشین مستند کرده‌اند.^۲ خود کنشگران نیز هرچه بیشتر از این‌که تظاهرات ^{۲۸} بزرگ توجه عمومی عظیمی جلب می‌کند اما دستاورد سیاسی ملموس اندکی تولید می‌کند، ابراز سرخوردگی می‌کنند. جنبش‌هایی که قادرند صدها هزار نفر را بسیج کنند، اغلب خود را ناتوان از تبدیل خشم عمومی به تغییرات ماندگار در قدرت سیاسی می‌یابند. این سرخوردگی‌ها واقعی است و شایسته‌ی جدی گرفته شدن.

اما این سرخوردگی‌ها پرسشی مهم را نیز پیش می‌کشند. اگر جنبش‌ها کم‌موفق‌تر شده‌اند، دقیقاً چه چیزی تغییر کرده است؟ آیا نظریه‌ی زیربنایی از آغاز معیوب بود، یا نظریه کمابیش درست مانده اما کاربرست آن با واقعیت‌های سیاسی در حال تغییر همگام نشده است؟ ما معتقدیم شواهد به‌شدت به سود تبیین دوم است.

کنش بی‌خشونت استراتژیک هرگز مترادف با اعتراض به‌تنهایی نبوده است. جین شارپ در مقایسه با برنامه‌ریزی استراتژیک گسترده، نهادسازی، عدم‌همکاری و تحلیل قدرت – که آن‌ها را برای مبارزه‌ی موفق ضروری می‌دانست – توجه به‌طرز چشمگیری اندکی به تظاهرات اختصاص داد. اعتراض فقط یکی از نزدیک به دویست روش کنش بی‌خشونت بود که او شناسایی کرد، و اغلب نه پیامدارترین آن‌ها. مهم‌تر این‌که شارپ پیوسته تأکید می‌کرد که مبارزه‌ی بی‌خشونت را باید میدانی در حال تکاملِ عملِ استراتژیک فهمید، نه آموزه‌ای ثابت. او به‌جای عرضه‌ی نظریه‌ای تمام‌شده، بارها تأکید کرد که نسل‌های آینده باید آن را در پاسخ به شرایط متغیر پالایش کنند، بیازمایند و بهبود دهند.^۳

طنز ماجرا این است که بخش بزرگی از کنشگری معاصر این سنت استراتژیک غنی را به مرئی‌ترین بیان تاکتیکی‌اش تقلیل داده است: تظاهرات توده‌ای. این روند ارزش بررسی مستقیم دارد، زیرا بحران اعتماد کنونی را بیش از هر تغییری در تاکتیک‌های اقتدارگرایان توضیح می‌دهد.

اعتراض، استراتژی نیست

جنبش‌های امروز در بسیج اعتراض عمومی فوق‌العاده خوب شده‌اند. ارتباطات دیجیتال هزینه‌ی سازمان‌دهی تظاهرات و جلب توجه رسانه‌ها را به شدت کاهش داده است.^۴ ظرف چند ساعت، هزاران – یا حتی میلیون‌ها – نفر می‌توانند در میدان‌های عمومی سراسر جهان گرد آیند. آنچه با همان آهنگ گسترش نیافته، ظرفیت استراتژیک لازم برای تبدیل بسیج به جنبش‌هایی پایدار و تاب‌آور است که بتوانند دستاورد کسب کنند و از آن دفاع کنند.

اکنون بسیاری از جنبش‌ها سرمایه‌گذاری سنگینی در ارتباطات می‌کنند که بازتاب گرایشی گسترده‌تر است: صورت‌بندی چالش‌های استراتژیک به عنوان چالش‌های ارتباطی. در عصری که رسانه‌های دیجیتال بر آن حاکم‌اند، این فرض که تغییر روایت خودبه‌خود قدرت را جابه‌جا می‌کند، هرچه بیشتر نفوذ یافته است. پشتیبانی بین‌المللی از جنبش‌ها نیز اغلب همین تأکید را بازتاب داده و ارتباطات را بر کارِ کندتر و کم‌پیدا تر برنامه‌ریزی استراتژیک و ظرفیت‌سازی سازمانی مقدم داشته است. نتیجه این است که جنبش‌ها در تولید دیده‌شدن سرآمدند اما در تشخیص این‌که کدام نهادها قدرت حریف را نگه می‌دارند، چگونه می‌توان آن ستون‌های ۲۹ حمایت را سست کرد، یا کارزارها را چگونه باید در طول ماه‌ها و سال‌ها – نه روزها و هفته‌ها – اجرا کرد، درمی‌مانند.

شاید مهم‌تر این‌که جنبش‌ها هرچه بیشتر آنچه را دوربین‌ها ثبت می‌کنند تقلید می‌کنند، نه آنچه را که واقعاً تغییر سیاسی تولید می‌کند. تصاویر خیابان‌های شلوغ تخیل مردم را می‌رباید. اما کار تعیین‌کننده اغلب جای دیگری رخ می‌دهد: در برنامه‌ریزی پشت صحنه، آموزش برای ایجاد انضباط درونی، تلاش برای جلب متحدان، روش‌های دیگری مانند عدم همکاری اقتصادی، و ساختن نهادهای بدیل که بتوانند مقاومت را در دوره‌های طولانی زنده نگه دارند.

این ابعاد مبارزه به‌ندرت برای ناظران بیرونی مرئی است. در نتیجه، جنبش‌ها اغلب ظاهر بیرونی کارزارهای موفق را بازتولید می‌کنند و معماری استراتژیکی را که آن کارزارها را کارآمد ساخته بود نادیده می‌گیرند. نتیجه، اعتراض‌های خیابانی بدون اهرم استراتژیک کافی است.

این استدلالی نیست که دیده‌شدن هرگز اهمیت ندارد. تصاویر مأموران اداره‌ی مهاجرت و گمرک آمریکا (ICE) که در ۲۰۲۵ به‌طور گسترده دست‌به‌دست شد – مأمورانی که رهگذران را به زمین می‌زدند و شهروندان آمریکایی را بازداشت می‌کردند – کار واقعی کرد: به موجی از دعاوی حقوقی از سوی شهرها برای محدود کردن اعمال قانون فدرال دامن زد و برخی حوزه‌ها را واداشت که از مأموران بخواهند صورت خود را نپوشانند. مستندسازی می‌تواند نظر نخبگان را تغییر دهد و جبهه‌های حقوقی‌ای بگشاید که وگرنه وجود نداشت. نکته محدودتر است: وایرال شدن به‌خودی‌خود استراتژی نیست. تصویری که بدون

سازمانی آماده برای تبدیل خشم حاصل به دعوای حقوقی، قانون‌گذاری یا عدم‌همکاری وایرال شود، به همان سرعتی که پخش شد، محو خواهد شد.

در این میان، خودکامگان آموخته‌اند

اگر جنبش‌ها به اندازه‌ی کافی سریع تکامل نیافته‌اند، رژیم‌های اقتدارگرا قطعاً یافته‌اند. بسیاری از حکومت‌های اقتدارگرا اکنون جنبش‌های بی‌خشونت موفق را به‌طور نظام‌مند مطالعه می‌کنند و پاسخ‌هایشان را بر همان اساس تطبیق داده‌اند. تفکر نظامی روسیه صراحتاً اهمیت استراتژیک فزاینده‌ی شکل‌های غیرنظامیِ منازعه را به رسمیت شناخته است. در ۲۰۱۳ ژنرال والری گراسیموف نوشت که «خودِ «قواعد جنگ» تغییر کرده است» و «نقش ابزارهای غیرنظامی در دستیابی به اهداف سیاسی و استراتژیک رشد کرده است».^۵

یک پیامد این فهم گسترش‌یافته از پویایی مبارزه‌ی بی‌خشونت در میان اقتدارگرایان این است که اکنون می‌دانند سرکوب خشونت‌آمیز اغلب نتیجه‌ی معکوس می‌دهد – با تولید خشم عمومی و همدردی بین‌المللی مخالفان را تقویت می‌کند و ریزش در نیروهای امنیتی و مقامات حکومتی را برمی‌انگیزد. به‌جای تکیه‌ی اصلی بر سرکوب توده‌ای، اقتدارگرایان هرچه بیشتر آنچه را پژوهشگران «سرکوب هوشمند» می‌نامند به کار می‌گیرند: بازداشت‌های گزینشی، آزار قضایی، فشار مالی، نظارت دیجیتال، اطلاعات گمراه‌کننده‌ی آنلاین، نفوذ، و خشونت به‌دقت تنظیم‌شده که برای چندپاره کردن جنبش‌ها بدون ایجاد واکنش گسترده طراحی شده است.^۶

^{۳۰} صبر خود به سلاح تبدیل شده است. حکومت‌ها روزبه‌روز کمتر نیاز دارند خطر سرکوب چشمگیر را بپذیرند، اگر بتوانند صرفاً از جنبش بیشتر دوام بیاورند – با تنظیم فشار بر افراد از طریق تعقیب قضایی، ممنوعیت سفر، مسدود کردن دارایی‌ها، فشار بر اعضای خانواده‌ای که هنوز در کشورند، و مانند این‌ها – دقیقاً به‌گونه‌ای که فرسودگی، نه شکست، به کارزار پایان دهد. هنگ‌کنگ روشن‌ترین نمونه است. پس از اعتراض‌های ۲۰۱۹، پکن برای بستن فضا به خشونت توده‌ای نیاز نداشت؛ قانون امنیت ملی ۲۰۲۰ و قانون‌گذاری ماده‌ی ۲۳ قانون اساسی در ۲۰۲۴ این کار را به‌جای آن انجام داد – از طریق تعقیب قضایی، تعطیلی اجباری بیش از صد سازمان جامعه‌ی مدنی و اتحادیه، و موجی از مهاجرت سازمان‌دهندگان که، به‌درستی، نتیجه گرفتند حکومت آماده است سال‌ها، نه هفته‌ها، منتظرشان بماند. جنبشی که برای تاب آوردن یک رویارویی قاطع ساخته شده، لزوماً برای تاب آوردن محاصره‌ای پنج‌ساله از چند صد پرونده‌ی فردی ساخته نشده است. این نوع دیگری از مسئله است که میدان باید به آن بپردازد، و نه کم‌فوریت‌تر از مسئله‌ای که سرکوب خشونت‌آمیز می‌آفریند.

حکومت‌ها روزه‌روز کمتر نیاز دارند خطر سرکوب چشمگیر را بپذیرند، اگر بتوانند صرفاً از جنبش بیشتر دوام بیاورند – با تنظیم فشار بر افراد از طریق تعقیب قضایی، ممنوعیت سفر، مسدود کردن دارایی‌ها، فشار بر اعضای خانواده‌ای که هنوز در کشورند، و مانند این‌ها – دقیقاً به‌گونه‌ای که فرسودگی، نه شکست، به کارزار پایان دهد.

فناوری‌های نوظهور این تغییر را شتاب داده‌اند. هوش مصنوعی، تشخیص چهره، پایش شبکه‌های اجتماعی و سامانه‌های پیچیده‌ی نظارتی هزینه‌ی شناسایی کنشگران، ترسیم نقشه‌ی شبکه‌ها و برهم زدن کنش جمعی پیش از رسیدن به توده‌ی بحرانی را به‌شدت پایین آورده‌اند. این ظرفیت‌ها هرچه بیشتر فراملی‌اند. جنبش‌های مخالف امروز باید نه فقط در برابر سرویس‌های امنیتی داخلی، بلکه در برابر اکوسیستمی از فروشندگان ابزار نظارت، اپراتورهای اطلاعات همراه‌کننده و واسطه‌های مالی عمل کنند که حریفان جنبش می‌توانند خدماتشان را عملاً ماه‌به‌ماه اجاره کنند. سازمان‌دهندگان تبعیدی با تعقیب فرامرزی روبه‌رویند.^۷ بازداشت‌های پیش‌دستانه، با زمان‌بندی برای برهم زدن بسیج پیش از تثبیت، به ویژگی روزمره‌ی حکمرانی اقتدارگرا بدل شده است، نه یک استثنا.

این نوآوری‌ها پویایی زیربنایی مبارزه‌ی بی‌خشونت را بی‌اعتبار نمی‌کنند. آن‌ها محیطی را که این پویایی‌ها در آن عمل می‌کنند تغییر می‌دهند. همان‌طور که استراتژی نظامی در پاسخ به تغییرات میدان نبرد تکامل می‌یابد، جنبش‌های دموکراتیک نیز باید چنین کنند. این انطباق فقط تاکتیکی نیست. روزه‌روز بیشتر به این پرسش بدل می‌شود که بر سر انضباط مقاومت بی‌خشونت چه می‌آید وقتی رژیم تصمیم می‌گیرد سرکوب کسانی که چالشی جدی علیه آن مطرح می‌کنند – از جمله ^{۳۱} در شکل‌های پیچیده‌ترش – هزینه‌ای قابل قبول و ضروری برای ماندن در قدرت است.

کشش به‌سوی اسلحه

روایتی از این استدلال هست که هنوز مستقیماً به آن نپرداخته‌ایم، و همان است که از خود سازمان‌دهندگان جوان با بیشترین فوریت می‌شنویم: وقتی منطق اخلاقی انضباط بی‌خشونت با تجربه‌ی روزمره‌ی خشونت دولتی برخورد می‌کند، چه می‌شود؟ برمه روشن‌ترین پاسخ اخیر را می‌دهد، و پاسخی راحت نیست.

وقتی ارتش برمه در فوریه‌ی ۲۰۲۱ قدرت را به دست گرفت، پاسخ یکی از پیچیده‌ترین جنبش‌های نافرمانی مدنی در حافظه‌ی نزدیک بود. کارمندان دولت کار را رها کردند و بوروکراسی را فلج کردند. کارکنان بانک‌ها از پردازش تراکنش‌ها سر باز زدند و دسترسی حکومت نظامی به درآمد را مسدود کردند. کارگران

نساجی، کارکنان راه‌آهن و کادر درمان به اعتصاب عمومی‌ای پیوستند که، برای مدتی، کشور را صرفاً با عدم همکاری تقریباً غیرقابل حکمرانی کرد. این استراتژی شاری بود که با پیچیدگی واقعی اجرا شد، و ماه‌ها کارساز بود.

سپس حکومت نظامی تشدید کرد. نیروهای امنیتی به روی جمعیت‌های مسالمت‌آمیز آتش گشودند و در ماه‌های نخست کارزار صدها و سرانجام هزاران معترض را کشتند. در ۲۰۲۴ رژیم سربازی اجباری را برای مردان و زنان بیست و چندساله برقرار کرد و ده‌ها هزار جوانی که ۲۰۲۱ را در خطوط اعتصاب گذرانده بودند، از آن زمان یا به زور به لباس نظامی درآمده‌اند یا برای گریز از آن فرار کرده‌اند. در برابر ارتشی که حاضر است اعتصاب‌کنندگان بی‌سلاح را در خیابان بکشد و بازماندگان را به سربازی ببرد، شمار زیادی از جوانانی که جنبش نافرمانی مدنی را ساخته بودند نتیجه گرفتند که انضباط بی‌خشونت تجملی است که دیگر توان آن را ندارند. بسیاری به قلمرو سازمان‌های مسلح قومی رفتند تا آموزش نظامی ببینند و به‌عنوان رزمنده‌ی نیروهای دفاع مردمی هم‌پیمان با دولت وحدت ملی در سایه بازگشتند.

صادقانه نیست که به کسانی که دوستانشان را در خیابان در حال مردن می‌بینند درباره‌ی انضباط بی‌خشونت موعظه کنیم. استدلال آن‌ها نامعقول نیست: وقتی حکومتی از پیش تصمیم گرفته به عدم همکاری با گلوله پاسخ دهد، ایستادگی بر رویکرد بی‌خشونت می‌تواند ناممکن به نظر برسد. ما می‌فهمیم چرا این‌همه نفر نتیجه گرفتند مقاومت مسلحانه تنها راه باقی‌مانده است.

اما استدلال استراتژیک علیه آن نتیجه‌گیری، هرچند ناخوشایند، هنوز شایسته‌ی طرح است. شورش مسلحانه دقیقاً همان نتیجه‌ای است که برنامه‌ریزان اقتدارگرا امید دارند برانگیزند، زیرا آن‌چه را عدم همکاری بی‌خشونت توده‌ای از آن‌ها دریغ می‌کند به دستشان می‌دهد: توجیهی برای حکومت نظامی، قاب «تروریسم» که همدردی بین‌المللی را بر باد می‌دهد، و میدان نبردی که در آن برتری حکومت در سلاح و نفرات سرانجام اهمیت می‌یابد. همچنین ائتلاف را تنگ می‌کند. همین که جنبش زیرزمینی می‌شود و تفنگ برمی‌دارد، جنبشی که بر مشارکت کارمندان، ^{۳۲} بازنشستگان، راهبان و معلمان مدرسه بنا شده بود به جنبش مردان جوان تبدیل می‌شود – پایگاهی بسیار کوچک‌تر برای دفاع از گذار دموکراتیک در مقایسه با پایگاهی که اعتصاب اصلی را ساخته بود. پنج سال پس از آغاز مقاومت مسلحانه‌ی برمه، سازمان‌های مسلح قومی و نیروهای دفاع مردمی قلمرو واقعی را از حکومت نظامی گرفته‌اند، اما کشور به طرز قابل سنجش به یک حل‌وفصل دموکراتیک نزدیک‌تر نشده است – و هزینه‌ی انسانی، در جنگ داخلی بی پایان روشن، همچنان بالا می‌رود. سوریه پس از ۲۰۱۱ مسیری مشابه را پیمود: جنبش اعتراضی گسترده و عمدتاً بی‌خشونتی که با خشونت فزاینده‌ی رژیم روبه‌رو شد و ظرف یک سال نظامی شد، نه رهایی که یک دهه‌ونیم دیگر جنگ، آوارگی گسترده و سرانجام پیامدی اقتدارگرا از نوعی دیگر، متفاوت از آن‌چه هر دو طرف می‌خواستند، تولید کرد.

شورش مسلحانه دقیقاً همان نتیجه‌ای است که برنامه‌ریزان اقتدارگرا امید دارند برانگیزند، زیرا آن‌چه را عدم همکاری بی‌خشونت توده‌ای از آن‌ها دریغ می‌کند به دستشان می‌دهد: توجیهی برای حکومت نظامی، قاب «تروریسم» که همدردی بین‌المللی را بر باد می‌دهد، و میدان نبردی که در آن برتری حکومت در سلاح و نفرات سرانجام اهمیت می‌یابد.

داده‌ها این را تأیید می‌کنند. مطالعه‌ی بنیادین اریکا چنووت و ماریا استفان درباره‌ی کارزارهای مقاومت بزرگ میان ۱۹۰۰ تا ۲۰۰۶ نشان داد کارزارهای بی‌خشونت ۵۳ درصد مواقع موفق شده‌اند، در برابر ۲۶ درصد برای کارزارهای خشونت‌آمیز.^۸ شکاف موفقیت پس از آن حتی گسترده‌تر است. کشورهایی که در آن‌ها کارزار بی‌خشونت غلبه کرده، پنج سال بعد حدود ۴۰ درصد احتمال دموکراسی بودن داشتند؛ آن‌جا که شورش مسلحانه غلبه کرده بود، این احتمال کمتر از ۵ درصد بود. گذارهای بی‌خشونت همچنین به‌طرز چشمگیری کمتر در معرض بازگشت به جنگ داخلی ظرف یک دهه بودند.

بخشی از توضیح، هزینه است. کارزار مسلحانه به سلاح، خطوط تدارک و رزمندگانی نیاز دارد که حاضرند خطر مرگ در نبرد را بپذیرند، و این مشارکت را به هسته‌ای کوچک، عمدتاً جوان، عمدتاً مرد و به‌شدت متعهد محدود می‌کند. کارزار بی‌خشونت از مردم می‌خواهد سر کار نروند، جاده‌ای را ببندند یا از پردازش یک فرم خودداری کنند – آستانه‌ای بسیار پایین‌تر که به جنبش نافرمانی مدنی برمه اجازه داد در هفته‌های نخست قاضیان، کارمندان بانک و مادربرگ‌ها را در کنار دانشجویان جذب کند. این شکاف مشارکت تصادفی نیست: پژوهش چنووت مشارکت توده‌ای را قوی‌ترین پیش‌بینی‌کننده‌ی موفقیت یک کارزار می‌یابد، و این دقیقاً همان چیزی است که لحظه‌ای که جنبش به خشونت به‌عنوان روش تغییر روی می‌آورد، قربانی می‌شود.

ما این الگو را گواه این نمی‌دانیم که کنش بی‌خشونت پس از مرگبار شدن سرکوب شکست می‌خورد. آن را تیزترین تصویر از همان شکاف نوآوری‌ای می‌دانیم که درباره‌اش می‌نویسیم. جنبش‌هایی که با آن سطح از خشونت ۳۳ روبه‌رو می‌شوند، در انتزاع میان کنش بی‌خشونت و مبارزه‌ی مسلحانه انتخاب نمی‌کنند. آن‌ها میان سنتی استراتژیک که در وضع کنونی‌اش راهنمایی عملی اندکی برای سازمان‌دهی زیر سربازی اجباری و کشتار جمعی می‌دهد، و بدیلی مسلح که دست‌کم احساس عاملیت می‌بخشد، انتخاب می‌کنند. توسل به اخلاق در این بستر نابجاست. آن‌چه برای جلوگیری از این چرخش لازم است چیزی ملموس‌تر است. تا آن زمان، سرکوب فزاینده همچنان مردم را از خط اعتصاب به خط مقدم خواهد فرستاد.

بازاندیشی در موفقیت

بحران اعتماد کنونی همچنین بازتاب شیوه‌ی ما در داوری درباره‌ی نتایج مبارزه‌ی بی‌خشونت است. ناظران اغلب این کارزارها را با معیارهایی می‌سنجند که هرگز برای منازعه‌ی خشونت‌آمیز به کار نمی‌برند. وقتی شورشی مسلحانه دیکتاتوری را سرنگون می‌کند و فقط سال‌ها بی‌ثباتی یا اقتدارگرایی تازه تولید می‌کند، کمتر کسی نتیجه می‌گیرد که خودِ خشونت ابطال شده است. ما می‌پذیریم که منازعات در دوره‌های طولانی رخ می‌دهند، که پیروزی‌ها اغلب ناقص‌اند، و که دستاوردهای سیاسی به دفاع مداوم نیاز دارند.

مبارزات بی‌خشونت شایسته‌ی همان معیار تحلیلی‌اند. بسیاری از کارزارها در رسیدن به اهداف فوری‌شان موفق می‌شوند، اما در خلق تحکیم دموکراتیکِ درازمدت کوتاه می‌آیند. دیگران دستاوردهای تدریجی‌ای تولید می‌کنند که پایه‌ی دستاوردهای آینده می‌شود. گذار دموکراتیک فرایندی مداوم است و نهادها مدت‌ها پس از یک گشایش اولیه به دفاع پیوسته نیاز دارند. شکست خواندن هر چیزی کمتر از دگرگونی کامل دموکراتیک، دستاوردهای استراتژیک واقعی را پنهان می‌کند و بی‌جهت بدبینی عمومی را تقویت می‌کند.

مرتبط با این، قابی رهبرمحور است که تغییر رژیم را تنها نتیجه‌ی قابل تشخیص می‌داند. بیشتر مبارزات معاصر در این قاب نمی‌گنجند. آن‌ها از فضای دموکراتیک در برابر پس‌روی دفاع می‌کنند، از نتایج انتخابات در برابر نهادهای تسخیرشده محافظت می‌کنند، یا جلوی تصویب قوانین بد را می‌گیرند و بازگشت از سیاست‌ها را تحمیل می‌کنند. فضای سیاسی برای ائتلاف‌هایی می‌گشایند که وگرنه شکل نمی‌گرفت. هر یک از این‌ها دستاورد سیاسی واقعی است، اما هیچ‌کدام تصویر یک زورگو را که کاخ را ترک می‌کند تولید نمی‌کند. در نتیجه همه زیر عنوان «بی‌نتیجه» بایگانی می‌شوند.

تحریفی مرتبط، زمانی است. جنبش حق رأی زنان آمریکا هفتاد سال طول کشید. پایان دادن به آپارتاید دهه‌ها زمان برد. جنبش حقوق مدنی آمریکا پروژه‌ای یک‌قرنی با چند مرحله‌ی متمایز بود. از جنبش‌های معاصر اغلب انتظار می‌رود دگرگونی نظام‌مند را ظرف یک چرخه‌ی انتخاباتی تحویل دهند، و شرکت‌کنندگان‌شان را چرخه‌های خبری و شبکه‌های اجتماعی آموزش داده‌اند که هر کارزاری را که ظرف دوازده ماه کاملاً موفق نشده، شکست بدانند. این معیاری است که جنبش‌های مورد مطالعه‌ی شارپ هرگز با آن مطابقت نمی‌داشتند.

بلاروس نکته‌ی زمانی را به‌روشنی نشان می‌دهد. اعتراض‌های توده‌ای پس از انتخابات مناقشه‌برانگیز ۲۰۲۰ سرکوب شدند، هزاران نفر ^{۳۴} زندانی شدند و الکساندر لوکاشنکو شش سال بعد همچنان در قدرت است. با معیار تک‌چرخه‌ای، آن کارزار شکستی تمام‌عیار خوانده می‌شود. اما شبکه‌های «سوسک را

متوقف کن» و فرهنگ مقاومت طنزآمیزی که کارزار ۲۰۲۰ ساخت ناپدید نشده‌اند؛ زیرزمینی شده‌اند و نهادهای اپوزیسیون تبعیدی، مستندسازی نقض‌ها و پایگاهی از هویت مدنی را زنده نگه داشته‌اند که حکومتی صرفاً سرکوبگر نتوانسته کاملاً خاموشش کند. این‌که آیا آن ظرفیت نهفته روزی به‌شکل کارزاری علنی برای تغییر سیاسی دوباره سر برآورد، از پیش دانستنی نیست – و دقیقاً نکته همین است: مرده و دفن‌شده خواندن آن پس از شش سال، بیشتر درباره‌ی بی‌صبری ما می‌گوید تا درباره‌ی مسیر نهایی کارزار.

شاید پیام‌دارترین مسئله این باشد که ما با «خلاف واقع» مشکل داریم. جنبش‌ها را در برابر جایی که امید داشتیم باشیم می‌سنجیم، نه در برابر جایی که بدون آن‌ها می‌بودیم. هر آن‌چه یک جنبش از آن جلوگیری می‌کند – قانون بدتری که هرگز تصویب نشد، کودتایی که موفق نشد، تغییر قانون اساسی‌ای که متوقف ماند – در ارزیابی نامرئی است. پیشگیری دیده نمی‌شود.

سنگش به این شیوه یادگیری را نیز تحریف می‌کند. جنبش‌ها اغلب موفقیت‌های خود را کم مستند می‌کنند، در حالی که ناظران از رویدادهای بسیار مرئی درس‌های ساده‌انگارانه بیرون می‌کشند. افسانه‌ی انقلاب خودجوش پابرجاست، زیرا برنامه‌ریزی، آموزش، انطباق استراتژیک و توسعه‌ی سازمانی از بیرون عمدتاً نامرئی می‌مانند. در نتیجه هر نسل تازه اغلب از صفر آغاز می‌کند به‌جای آن‌که به‌طور نظام‌مند بر تجربه‌ی انباشته بنا کند، و درس‌های آموخته‌شده در میان مناطق مستند و به اشتراک گذاشته نمی‌شوند.

موفقیتی که نادیده می‌گیریم

سه رویداد اخیر را در نظر بگیرید که به‌ندرت پیروزی شمرده می‌شوند، چون هیچ‌کدام با خروج کاروان خودروهای یک زورگو از کاخ در تلویزیون زنده پایان نیافت. در گواتمالا، پس از آن‌که برناردو آروالو انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۳ را با برنامه‌ای ضدفساد برد، دادستان‌های هم‌سو با دولت پیشین ماه‌ها کوشیدند نتایج را باطل کنند.^۹ مقامات بومی، به رهبری نیاکانی ۴۸ کانتون توتونیکاپان، نه با یک اعتراض، بلکه با صد روز مسدودسازی بزرگراه‌ها، بستن بیش از صد جاده در سراسر کشور و اردویی شبانه‌روزی بیرون دفتر دادستان عمومی پاسخ دادند. هیچ راهپیمایی قاطع واحدی در کار نبود. عدم همکاری پایداری بود که کشور را غیرقابل حکمرانی کرد تا تلاش برای ابطال فروپاشید. آروالو، با چند ساعت تأخیر، در ژانویه ۲۰۲۴ سوگند خورد. جوامعی که این کارزار را پیش بردند هنوز سرخورده‌اند که هیچ صندلی‌ای در کابینه نصیبشان نشد. هر دو چیز درست است: کودتایی متوقف شد، و طردی که پشت آن بود متوقف نشد.

در هند، پس از آن‌که دولت در سپتامبر ۲۰۲۰ سه قانون مقررات‌زدایی تصویب کرد که جوامع کشاورزی را به ورشکستگی تهدید می‌کرد، صدها ^{۳۵} هزار کشاورز بیش از یک سال در جاده‌های منتهی به دهلی اردو زدند و به‌جای راهپیمایی در پایتخت، خطوط تدارک را بستند. دولت کوشید کشاورزان را فرسوده کند اما نتوانست. در نوامبر ۲۰۲۱ نخست‌وزیر نارندرا مودی هر سه قانون را لغو کرد؛ نتیجه‌ای که کمتر تحلیلگری فکر می‌کرد دولتی با اکثریت قاطع هرگز به آن تن دهد.^{۳۶} و در همین حال که این مقاله را می‌نویسیم، «حزب سوسک جانتا»، جنبشی جوان و ضدفساد، تازه توانسته با طنز، اعتصاب غذا و تظاهرات توده‌ای استعفای وزیر آموزش کشور را تحمیل کند – پیروزی بزرگ دیگری در برابر حزب حاکم.

و در بولیوی، وقتی ژنرالی یاغی در ژوئن ۲۰۲۴ تانک‌ها را به میدان اصلی لاپاز، جایی که کاخ ریاست‌جمهوری و کنگره‌ی ملی قرار دارند، راند، کودتا نه به این دلیل که در نبرد شکست خورد، ناکام ماند.^{۳۷} ناکام ماند چون ظرف سه ساعت، سیاستمداران رقیب، مردم و بخش بزرگی از خود ارتش از پذیرش مشروعیت آن یا فراهم کردن همکاری‌ای که نیاز داشت سر باز زدند. جین شارپ مدت‌ها استدلال می‌کرد که کودتاها نه رویدادهایی منفرد، بلکه فرایندهایی سیاسی‌اند که موفقیتشان به تأمین اطاعت و همکاری نهادهای کلیدی بستگی دارد.^{۳۸} آن‌چه در بولیوی حاصل شد، نه سرنگونی یک حکومت، بلکه حفظ نظامی دموکراتیک پیش از آن بود که کودتا بتواند تثبیت شود. این نوعی پیروزی است که به‌ندرت وارد روایت عمومی مقاومت مدنی می‌شود، چون هیچ چیز به‌طور مرئی دست‌به‌دست نمی‌شود.

هیچ‌یک از این موارد آن روایت ساده‌ای را تحویل نداد که جهان آموخته در پیاپی‌اش باشد. هر سه قدرت را جابه‌جا کردند. گواتمالا انتخاباتی را از ابطال نجات داد. هند سیاست نشان‌دار یک دولت را برگرداند. و نهادهای بولیوی، در زمان واقعی، از تأیید یک کودتا سر باز زدند. اگر موفقیت به رژیم سرنگون‌شده نیاز داشته باشد، هیچ‌یک از این‌ها به حساب نمی‌آید. اما اگر موفقیت یعنی جابه‌جایی قابل سنجش قدرت از دست کسانی که از آن سوءاستفاده می‌کنند، همه‌اش به حساب می‌آید.

نسل تازه‌ای از استراتژی بی‌خشونت

پاسخ نه آن است که کار جین شارپ را آموزه‌ای تمام‌شده بدانیم، نه آن‌که منطق استراتژیک مبارزه‌ی بی‌خشونت را رها کنیم. پاسخ، ادامه‌ی توسعه‌ی میدانی است که او به آفریدنش کمک کرد. بینش محوری بی‌تغییر مانده است: قدرت سیاسی همچنان به همکاری نهادها و جمعیت‌ها وابسته است، و حتی حکومت‌های به‌شدت سرکوبگر وقتی آن همکاری به‌طور استراتژیک پس گرفته شود، آسیب‌پذیر می‌مانند.

مانند هر میدان عمل استراتژیک، کنش بی‌خشونت باید در پاسخ به واقعیت‌های سیاسی متغیر تکامل یابد. این یعنی فهم این‌که انطباق اقتدارگرایان چگونه محیط استراتژیک را باز شکل داده، مستندسازی

نظام‌مندتر موفقیت‌ها و شکست‌ها، اشتراک نوآوری‌ها میان بسترهای مختلف، توسعه‌ی ابزارهای آموزشی عملی، و در دسترس‌تر کردن دهه‌ها دانش انباشته نسبت به آنچه ادبیات متراکم دانشگاهی یا مطالعات موردی پراکنده‌ی کنونی اجازه می‌دهد. هیچ‌یک از این‌ها به انتظار برای نظریه‌ای بزرگ و یکپارچه نیاز ندارد. به فهرستی کوتاه از سرمایه‌گذاری‌های ^{۳۶} ملموس نیاز دارد که سازمان‌های پشتیبان جنبش‌ها، نهادهای دانشگاهی و نهادهای تأمین مالی می‌توانند از همین حالا آغاز کنند.

چند اولویت برجسته‌اند. نخست، توسعه‌ی پاسخ‌های نظام‌مند به سرکوب هوشمند است. سواد امنیت دیجیتال باید به مهارت پایه‌ی سازمان‌دهی تبدیل شود، نه افزونه‌ای تخصصی. جنبش‌ها باید صریحاً برای بازداشت پیش‌دستانه‌ی سازمان‌دهندگان کلیدی برنامه بریزند، موج‌های جان‌نشین رهبری را پیش از فرود آمدن سرکوب آماده کنند، و انطباق‌های حریف را همان‌قدر جدی مطالعه کنند که حریفان انطباق‌های ما را مطالعه می‌کنند. کتاب راهنمای اقتدارگرایان اکنون بودجه‌ی پژوهشی دارد. کتاب ما هم باید داشته باشد.

دوم، چرخشی آگاهانه از اتکای بیش از حد به تظاهرات است. راهپیمایی‌ها مفیدند، اما کافی نیستند. تاکتیک‌های استراتژیکاً تعیین‌کننده در بیشتر کارزارهای موفق اخیر، شکل‌هایی از عدم‌همکاری (اقتصادی، سیاسی و اجتماعی) بوده‌اند که هزینه‌ای پایدار بر عملکرد قدرت حریف تحمیل می‌کنند – برای نمونه، کشاورزان هندی که مسیرهای تدارک دهلی را بریدند و مسدودسازی جاده‌ها در گواتمالا که تجارت را فلج کرد.^{۳۷} جنبش‌ها باید ظرفیت خود را برای سازمان‌دهی در گروه‌ها و بخش‌های مختلف – از جمله کارگران، کارمندان دولت، کسب‌وکارها و جوامع مذهبی – بازسازی کنند، زیرا ستون‌های حمایت واقعاً آن‌جا زندگی می‌کنند. اگر یک مشاهده‌ی مهم‌تر از همه داشته باشیم، این است: مسئله‌ی «اعتراض استراتژی نیست» که پیش‌تر وصف شد، موضوعی حاشیه‌ای نیست، بلکه مانع اصلی میان بسیج و قدرت است.

راهپیمایی‌ها مفیدند، اما کافی نیستند. تاکتیک‌های استراتژیکاً تعیین‌کننده در بیشتر کارزارهای موفق اخیر، شکل‌هایی از عدم‌همکاری (اقتصادی، سیاسی و اجتماعی) بوده‌اند که هزینه‌ای پایدار بر عملکرد قدرت حریف تحمیل می‌کنند.

کارآمدی استراتژی‌های عدم‌همکاری به بستر بستگی دارد. برای نمونه، وقتی نیروهای امنیتی هدف باشند، این استراتژی‌ها ممکن است آن‌جا که سربازان سربازوظیفه‌هایی کم‌حقوق از همان جوامع مقاومت‌کنندگانند، متفاوت عمل کنند تا آن‌جا که سربازان بسیار حرفه‌ای و عمیقاً در رژیم حاکم

ادغام شده‌اند. بنابراین برنامه‌ریزی استراتژیک نه با انتخاب تاکتیک، بلکه با تحلیل این‌که اهرم کجاست آغاز می‌شود.

سوم، ساختن نهادهای بدیل است. کمیته‌های مقاومت سودان – شبکه‌ای سست از گروه‌های کوچک محله‌ای که در اوایل دهه‌ی ۲۰۱۰، پس از آن‌که رژیم عمر البشیر اعتراضی بزرگ را وحشیانه سرکوب کرد، شکل گرفتند و امروز هنوز فعال‌اند – که نه صرفاً نهادهای هماهنگی اعتراض، بلکه ساختارهای حکمرانی موازی‌ای بودند که خدمات می‌دادند و اختلافات را داوری می‌کردند، یکی از مهم‌ترین نوآوری‌های نهادی در مقاومت مدنی اخیر است.^{۱۴} جنبش‌هایی که شبکه‌های کمک متقابل، مدارس، رسانه‌های بدیل ۳۷ و ساختارهای دفاع اجتماعی می‌سازند، برای پایدار نگه داشتن مبارزات طولانی و بقا در برابر سرکوب بسیار بهتر جایگاه دارند.

این سنت، که از برنامه‌ی سازنده‌ی گاندی و تأکیدِ اِلا بیکر بر سازمان‌دهی اجتماع‌محور الهام می‌گیرد، باید به‌طور کامل در شیوه‌ای که میدان کنش بی‌خشونت استراتژیک آموزشی را آموزش می‌دهد ادغام شود.^{۱۵} هر کارزاری باید ظرفیت سازمانی‌ای به جا بگذارد که پیش از آن وجود نداشت. کار سازنده‌ی مشابهی جای دیگر در جریان است: شبکه‌های کمک متقابل و دفاع حقوقی نسل Z در کنیا که از اعتراض‌های ۲۰۲۴ علیه لایحه‌ی مالی روییدند، و آشپزخانه‌های اجتماعی و کلینیک‌های رایگانی که جنبش «آراگالایا»ی ۲۰۲۲ سری‌لانکا را زنده نگه داشتند، هر دو زیرساخت سازمانی‌ای ساختند که از اعتراض‌هایی که به آن‌ها جان داد بیشتر دوام آورد.

چهارم، سرمایه‌گذاری جدی در یادگیری میان‌جنبشی است. برای نمونه، در اعتراض‌های مارس ۲۰۲۵ بلغراد، سازمان‌دهندگان دانشجو سازوکار ایمنی ساده‌ای در برنامه‌ی امنیتی خود تعبیه کردند تا انضباط بی‌خشونت جنبش را ممکن کنند: ناظران دانشجو جلیقه‌ی زرد می‌پوشیدند تا خود را به‌عنوان نگهدارندگان نظم جمعیت مشخص کنند و مشعل دود آبی در دست داشتند. اگر خشونت درمی‌گرفت یا اعتراض به نفوذ تحریک‌کنندگان آلوده می‌شد، ناظران دود آبی را روشن می‌کردند، جلیقه‌ها را درمی‌آوردند و تجمع را ترک می‌کردند – و به همه، فوری و بی‌نیاز از میکروفون، علامت می‌دادند که وقت رفتن به خانه است. این نمونه‌ی کوچکی از الگویی بسیار بزرگ‌تر است: نوآوری‌های تاکتیکی محلی که مشکلاتی را حل می‌کنند که هر جنبشی سرانجام با آن روبه‌رو می‌شود، اما هرگز از کشوری که در آن توسعه یافته‌اند بیرون نمی‌روند. هر جنبشی امروز روش‌های انضباط، مقابله با نفوذ، هماهنگی نامتمرکز و ضداطلاعات گمراه‌کننده را از نو اختراع می‌کند، زیرا زیرساخت مناسبی برای به گردش انداختن آن‌چه کارساز است وجود ندارد. ساختن آن زیرساخت شاید پراهم‌ترین سرمایه‌گذاری‌ای باشد که میدان می‌تواند بکند.

پنجم، آموزش و یادگیری تجربی است. این با یادگیری میان‌جنبشی، که درباره‌ی به‌گرددش انداختن آنچه جنبش‌های دیگر کشف کرده‌اند است، فرق دارد. آموزش، در مقابل، یعنی دادن تمرین مکرر و کم‌خطر به سازمان‌دهندگان خودتان تا داوری زیر فشار را بی‌روانند. کنش بی‌خسونت یک عمل است، و اعمال با انجام دادن آموخته می‌شوند. اما اشتباه در این میدان هزینه‌های شخصی و سیاسی فاجعه‌باری دارد، و مدل کنونی آموزش توسط متخصصان بیرونی با تقاضای جهانی مقیاس‌پذیر نیست. آنچه میدان فوراً نیاز دارد ابزارهایی است که به جنبش‌ها اجازه دهد به‌طور امن تمرین کنند: شبیه‌سازی‌ها، تمرین‌های روی میز، آموزش سناریو، کارگاه‌های همتامحور، و منابع دیجیتالی که گروه‌ها بتوانند بدون وابستگی به کارشناسان بیرونی استفاده کنند.

این پنج اولویت متوالی نیستند و رتبه‌بندی هم نشده‌اند. جنبش‌هایی که ساختن نهادهای بدیل را تا تسلط بر امنیت دیجیتال به تعویق بیندازند، یا یادگیری میان‌جنبشی را تا شکل‌گیری زیرساخت رسمی آموزش عقب بیندازند، بی‌نهایت منتظر خواهند ماند. در عمل، پیشرفت در هر یک معمولاً به پیشرفت در بقیه وابسته است.

زیر همی این‌ها ادعایی گسترده‌تر است. میدان مقاومت مدنی را باید اکوسیستمی دانست که باید ساخته شود، نه مجموعه‌ای از آموزه که باید ^{۳۸} منتقل شود. این یعنی سرمایه‌گذاری در بافت پیوندی: زیرساخت مستندسازی، ابزارهای آموزشی، شبکه‌های هم‌تا که اجازه می‌دهند درسی که در یک مبارزه آموخته شده به‌موقع به مبارزه‌ی بعدی برسد. این کار سازمان‌هایی مانند مؤسسه‌ی آلبرت اینشتین، مرکز پژوهش منازعه‌ی بی‌خسونت، CANVAS و دیگرانی است که در سطح منطقه‌ای کار می‌کنند. همچنین کار خود جنبش‌هاست، که باید مستندسازی تجربه‌هایشان را کنشی استراتژیک بدانند نه حواس‌پرتی از کار واقعی. و کار تأمین‌کنندگان مالی است، که باید از آن بخش‌هایی از میدان پشتیبانی کنند که خوب عکس نمی‌شوند اما در نهایت همان جایی‌اند که قدرت در آن ساخته و اعمال می‌شود. در عمل، این یعنی تأمین‌کنندگان مالی حقوق بشر و دموکراسی، حلقه‌های اهدای دیاسپورا، و شمار اندک صندوق‌های کمک مشارکتی (که در آن‌ها افراد متأثر از یک مسئله در تصمیم‌گیری درباره‌ی این‌که چه چیزی تأمین مالی شود نقش دارند) که از همین حالا با پشتیبانی سریع و کم‌پیدا از کار ظرفیت‌سازی و آموزش تجربه می‌کنند.

مهم‌تر از همه، کنشگران باید دوباره دریابند که مبارزه‌ی بی‌خسونت کارآمد نه با اندازه‌ی تظاهرات، بلکه با توانایی‌اش در جابه‌جا کردن قدرت تعریف می‌شود. نوآوری‌های اخیر از همین حالا به این آینده اشاره می‌کنند. سامانه‌های خلاقانه‌ی علامت‌دهی دانشجویان صرب برای حفظ انضباط در اعتراض‌ها، شیوه‌های تازه‌ی امنیت دیجیتال، و رویکردهای نو به سازمان‌دهی نامتمرکز همه نشان می‌دهند که جنبش‌ها همچنان نوآوری می‌کنند. در اعتراض‌های ۲۰۲۰، بلاروسی‌ها شبکه‌های «گپ حیاط» را سازمان

دادند – کانال‌های تلگرامی فرامحلی که حول حیات تک‌تک مجتمع‌های آپارتمانی ساخته شده بودند نه ساختار فرماندهی مرکزی، تا رهبری‌ای برای بازداشت وجود نداشته باشد. در انقلاب ۲۰۱۹ سودان، معترضان در تحصن خارطوم ایست‌بازرسی‌های خود را برپا کردند، جایی که داوطلبان ورودی‌ها را برای سلاح می‌گشتند و ضمانت شخصی می‌خواستند تا نفوذی‌ها را غربال کنند – اقداماتی که برای حفظ انضباط بی‌خشونت در برابر تلاش‌ها برای برانگیختن پاسخ خشونت‌آمیز حیاتی بود. با این حال چنین نوآوری‌هایی اغلب منزوی می‌مانند به‌جای آن‌که بخشی از پیکره‌ای مشترک از دانش استراتژیک شوند.^{۱۶}

اگر قرار است دموکراسی در قرن‌ی روزبه‌روز اقتدارگراتر تاب‌آور بماند، این باید تغییر کند. نسل بعدی مبارزه‌ی بی‌خشونت با تکرار تاکتیک‌های نسل پیشین موفق نخواهد شد. موفق خواهد شد با نزدیک شدن به مقاومت مدنی در همان روحیه‌ای که همیشه بزرگ‌ترین پیشرفت‌هایش را رقم زده است: مشاهده‌ی دقیق، یادگیری نظام‌مند، انطباق بی‌امان و به اشتراک گذاشتن آموخته‌ها. کنش بی‌خشونت صرفاً مجموعه‌ای از روش‌ها یا فلسفه‌ای از اعتراض نیست. یک فناوری در حال تکاملِ منازعه‌ی سیاسی است، و باید چنین بماند.

یادداشت‌ها

1. "Andreas Bummel, "V-Dem Report Finds Global Democracy Is Back at 1978 Levels .March 2026 18 ,Democracy Without Borders <https://www.democracywithoutborders.org/41651/v-dem-report-finds-global-democracy-is-back-at-1978-levels>
2. "Erica Chenoweth, "The Future of Nonviolent Resistance .84–69 : (2020 <https://www.journalofdemocracy.org/articles/the-future-of-nonviolent-resistance-2>
3. نک. Gene Sharp ,Waging Nonviolent Struggle: 20th Century Practice and 21st Century Potential (Boston: Porter Sargent, 2005) ,vols 3 ,The Politics of Nonviolent Action ,Sharp (Boston: Porter Sargent, 1973) و Sharp's Dictionary of Power and Struggle (New York: Oxford University Press, 2012) Language of Civil Resistance in Conflicts
4. "Zeynep Tufekci: Why Are Social Causes Easy to Launch but Hard to Win" ,TED Radio Hour ,NPR, 24 April 2015 <https://www.npr.org/transcripts/401738765>
5. Valery Gerasimov, "The Value of Science Is in the Foresight: New Challenges Demand Rethinking the Forms and Methods of Carrying Out Combat Operations," trans. Robert Coalson ,Military Review ,January–February 2016 (اصل: Military-Industrial Kurier ,27 February 2013 https://www.armyupress.army.mil/portals/7/military-review/archives/english/militaryreview_20160228_art008.pdf

6. The Paradox of Repression and Nonviolent Movements, Lester R. Kurtz and Lee A. Smithey, eds. (Syracuse: Syracuse University Press, 2018).
7. Nate Schenkkan, "The Golden Age of Transnational Repression," *Journal of Democracy* 36 (October 2025): 36–50. <https://www.journalofdemocracy.org/articles/the-golden-age-of-transnational-repression>
8. Erica Chenoweth and Maria J. Stephan, *Why Civil Resistance Works: The Strategic Logic of Nonviolent Conflict* (New York: Columbia University Press, 2011).
9. Rich Brown, "Timeline: Guatemala's 2023 Election Crisis," *Americas Quarterly* 22 (April 2025). <https://americasquarterly.org/article/timeline-guatemalas-2023-election-crisis>
10. Lauren Frayer, "After a Year of Massive Protests, India Will Repeal Controversial Farm Laws," *NPR*, 19 November 2021, Morning Edition. <https://www.npr.org/2021/11/19/1057133007/after-a-year-of-massive-protests-india-will-repeal-controversial-farm-laws>
11. "Bolivian General Arrested and Accused of Coup After Dramatic Showdown with President," *CNN*, 26 June 2024. <https://edition.cnn.com/2024/06/26/americas/bolivia-coup-attempt-claims-intl-latam/index.html>
12. Gene Sharp and Bruce Jenkins, *The Anti-Coup* (Boston: Albert Einstein Institution, 2003). <https://www.aeinstein.org/s/TAC-English.pdf>
13. "General Strike Brings Sudan to Standstill," *People's World* 10 (June 2019). <https://www.peoplesworld.org/article/general-strike-brings-sudan-to-standstill>
14. "Sudanese Resistance Committees," Wikipedia, April 27, 2026. https://en.wikipedia.org/wiki/Sudanese_resistance_committees
15. Barbara Ransby, *Ella Baker and the Black Freedom Movement: A Radical Democratic Vision* (Chapel Hill: University of North Carolina Press, 2003).
16. Marta Szpala, "Students vs the System—Protest Strategies in Serbia," *OSW Commentary* 21 (May 2025). <https://www.osw.waw.pl/en/publikacje/osw-commentary/2025-05-21/students-vs-system-protest-strategies-serbia>